

## زمینه ها و نمودهای رمانتیسم در «بخارای من؛ ایل من»

علیرضا شعبانلو\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۲۴)

### چکیده

در این مقاله، زمینه ها و نمودهای رمانتیسم در آثار داستانی محمد بهمن بیگی بررسی شده است. با وقوع تحولات اجتماعی و سیاسی در ایران و آشنایی ایرانیان با ادب و فرهنگ اروپایی، در اواخر دوره مشروطه و دوران پهلوی، زمینه برای رواج آثار رمانتیک غربی و ترجمه های آن در میان ایرانیان فراهم شد. بهمن بیگی از یک سو تحت تأثیر فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، از دیگر سو بر اثر ویژگی های شخصیتی، تجانس روحی، نوع زندگی در میان ایل، گرفتاری های دوران تبعید و دوری از خانواده، در نوشته های خود به مکتب رمانتیسم گرایش یافت؛ اما از جنبه های افراطی رمانتیسم پرهیخت و با تلطیف ویژگی های آن، آثاری دل انگیز و دل نشین، که در مرز میان حقیقت و خیال هستند، به وجود آورد. جنبه های تخیلی و حقیقت نمایی آثار او، چنان در هم آمیخته اند که تمییز آن ها بسی دشوار است.

**کلیدواژه ها:** بهمن بیگی، رمانتیسم، داستان، بخارای من؛ ایل من.

---

\*. E-mail: alirezashabanlu@yahoo.com

## مقدمه

محمد بهمن بیگی از نویسندگان توانا و خوش بیانی است که نوشته‌هایش نو و بدیع است و نشان تقلید در آن‌ها دیده نمی‌شود. با آنکه آثارش در میان مردم و بسیاری از اهل قلم و فضل مقبول واقع شده و بارها چاپ شده‌اند، اما محققین و دانشگاهیان درباره آن‌ها بسیار کم نوشته‌اند. نگارندگان برای ادای دین به این معلم بزرگ و به دلیل تازگی و اهمیت موضوع، به نوشتن این مقاله دست یازیدند.

بهمن بیگی در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، در یک خانواده عشایری از ایل بزرگ قشقایی به دنیا آمد. تحصیلاتش را در شیراز و تهران ادامه داد و در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد. زمانی که ایرانیان از یک سو با زبان و فرهنگ اروپاییان آشنا شده بودند و بسیاری از آثار نویسندگان اروپایی به ویژه رمانتیک‌ها به فارسی ترجمه شده بود و از سوی دیگر پس از انقلاب مشروطه، با پیدایش جنبش‌های انقلابی و آزادیخواهانه و با تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی ایرانیان در دوره حکومت رضاخان و پسرش که بسیار به دوره انقلاب صنعتی اروپا شبیه بود و دولت در پی آن بود تا با اسکان عشایر و اصلاحات ارضی و روی آوری به فرهنگ و تمدن اروپایی، به اروپائیان تشبیه کند و با ویران کردن روستاها، شهرها را بسازد، زمینه‌های پذیرش رمانتیسم در ایران به وجود آمد و شاعرانی چون میرزاده‌ی عشقی (در سه تابلو)، عارف قزوینی، نیما یوشیج (در افسانه)، شهریار، توللی و مشیری به سرودن اشعار رمانتیک روی آوردند و نویسندگانی چون حاج زین العابدین مراغه‌ای (در سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیک)، میرزا عبدالرحیم طالبوف (در مسالک المحسنین و کتاب احمد)، صادق هدایت (در بوف کور) و بزرگ علوی (در چشم‌هایش) برخی از جنبه‌های رمانتیسم را در داستان‌های خود بروز دادند.

ادبیات داستانی رمانتیک بیشتر «در دو زمینه‌ی اصلی جلوه کرده و بر دو موضوع متمرکز شده است: موضوع حدیث نفس یا اعترافات، و موضوعات تاریخی» (فورست، ۱۳۸۰: ۸۷). بهمن بیگی از نویسندگانی است که با آثار داستان نویسان فارسی از اواخر مشروطیت تا انقلاب اسلامی و سال‌های بعد از آن آشنا بوده است و به دلیل آشنایی با زبان‌های فرانسه، آلمانی و انگلیسی بسیاری از آثار ادبی به این سه زبان را مطالعه کرده و به رموز و ویژگی‌های آن‌ها آگاهی یافته است. وی با گوش سپردن به این پند مولوی:

خوشر آن باشد که سر دلبران      گفته آید در حدیث دیگران

موضوعات مربوط به حدیث نفس را درون موضوعات تاریخی گنجانده است.

بهمن بیگی «از سر شیفتگی به گذشته ایل و با شوری رمانتیک می‌نویسد. او از ورای خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خود، به فراز و فرودهای ایل قشقایی در تاریخ معاصر می‌پردازد. و با توصیف ماجراهایی که بر خان‌های بزرگوار و مردان همه چیز تمام ایل می‌گذرد، تصویری آرمانی از گذشته‌ای فنا شده ارائه می‌دهد؛ و صحنه‌هایی دل‌تنگ‌کننده و غربت زده از زندگی عاشق‌پیشگان شیفته‌جان ایل تصویر می‌کند» (میر عابدینی، ۱۳۸۰ ج ۳: ۸۶۰).

آثار وی عبارتند از «عرف و عادت در عشایر فارس»، «بخارای من ایل من»، «به اجاقت قسم»، «اگر قره قاج نبود» و «طلای شهامت». وی در تمام این آثار به شرح و معرفی عقاید و باورها و فرهنگ و رسوم ایل قشقایی پرداخته است. کتاب «عرف و عادت در عشایر فارس» گزارشی دقیق از زندگی و عقاید و مراسم ایل قشقایی است و دیگر آثارش گزارش‌هایی از سال‌ها خدمت برای آموزش عشایر است که از این میان کتاب «بخارای من ایل من» صبغه داستانی دارد و با احساس و عشق و عاطفه در آمیخته است.

به گمان نگارندگان، شاهکار بهمین بیگی، کتاب «بخارای من ایل من» است که نوزده داستان را شامل می‌گردد و با زبانی به سادگی و صمیمیت دل‌عشایر و به استحکام و استواری قامت آنان نوشته شده است. سخن بهمین بیگی در این کتاب، سه ویژگی بارز دارد: «یکی آن که گاهی رمانتیک است، اما نه مهووع. کلمات سوزناک و عاشقانه، از آن‌ها که برای دوستان دوره‌ی نوجوانی از قلمش ریخته می‌شد در این نوشته‌ها است اما زنده نیست، خوش‌آیند است. دیگر آن که طبیعت‌شناس است. به خوبی توانسته است با کلمات ساده و بی‌پیرایه، مرغزارها، کوهسارها، لاله زارها، گوسفندسراها و آواز پرندگان را به خواننده بشناساند» (افشار، نقل از زندگی‌نامه بهمین بیگی: ۱۱۳) و سومین ویژگی آن داشتن طنزی اجتماعی گزنده و متعالی است که بدین روش به نقد بسیاری از خرافات رایج در میان ایل، نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی و جنسیتی، بی‌عدالتی‌های دولتی‌ها و ... می‌پردازد. با توجه به این ویژگی‌های داستان‌های بهمین بیگی در «بخارای من ایل من»، در این گفتار بر آنیم تا بخشی از زمینه‌ها و نمودهای رمانتیسیم را در این اثر باز نماییم.

مکتب رمانتیسیم در اواخر قرن هجده میلادی با قیام طبقه متوسط جامعه در برابر طبقه اشراف حاکم و کوشش برای تحدید اختیارات و تضعیف قدرت آنان در انگلستان پیدا شد و پس از آن در دیگر کشورهای اروپایی نیز رواج یافت. رمانتیسیم با همه اصول و بنیان‌های مکتب کلاسیسم به مخالفت برخاست و در صدد تخریب آن بر آمد، زیرا مکتب کلاسیسم حامی طبقه حاکم بود. بر خلاف کلاسیسم که خردگرا بود و به زیبایی و حقیقت کلی باور داشت و معتقد بود «اساس فلسفه‌ی زیبایی و ادب، عقل است، به

نظر رمانتیسیم قلب و عاطفه منبع زیبایی و ادب می‌باشد» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ص ۶۳). آنان به انسان به عنوان انسان احترام قائل بودند و عشق می‌ورزیدند و تفاوت طبقاتی و ثروت و دیگر امتیازات اجتماعی را نمی‌پسندیدند و معتقد به اجرای عدالت و انصاف در میان همه‌ی اقشار جامعه بودند. رمانتیسیم مکتبی انقلابی بود که قید و بندهای مکتب کلاسیک را گسست و روح و اندیشه نویسنده و شاعر را برای پیمودن عوالم خیال آزاد کرد. غم‌گرایی، ناسیونالیسم، آزادی، فرد گرایی، طبیعت گرایی، حمایت از طبقات محروم جامعه، فمینیسم، و گریز به زمان و مکان گذشته، از موضوعات مورد علاقه و بن‌مایه‌های اصلی این مکتب است. رمانتیسیم در میانه‌ی قرن نوزده در اروپا افول کرد، اما در دیگر نقاط جهان از جمله در ایران جریان داشت. اکنون زمینه‌ها و نموده‌های این مکتب را در داستان‌های «بخارای من ایل من» بر می‌رسیم.

### الف- زمینه‌های گرایش بهمن بیگی به رمانتیسیم

دلایل گرایش بهمن بیگی به رمانتیسیم دو گونه است: یکی انگیزه‌های درونی و شخصیتی وی؛ دیگر انگیزه‌های بیرونی از قبیل شرایط اجتماعی و سیاسی زمان.

۱- انگیزه‌های درونی و شخصیتی: نوع زندگی وی و قهرمانان داستان‌هایش و موضوعات مطرح شده در این داستان‌ها، یکی از دلایل وجود وجوه رمانتیک در داستان‌های بهمن بیگی است. زندگی در دامن ایل و طبیعت و موسیقی و عشق‌های میان دختران و پسران عشایر خود رمانتیک است. زندگی ایلی به دلیل داشتن شیوه‌ی کهن و بدوی زیستی و داشتن بسیاری از فرهنگ‌های اساطیری و باورهای خرافی رایج در میان ایل، از دیدگاه یک شهرنشین بیش از آن که به حقیقت مانده باشد، به اسطوره مانده است؛ بیش از آن که خرد پذیر و مقنع عقل شهری باشد؛ اقلع کننده دل است. از این رو به گمان نگارندگان، بهمن بیگی حتی اگر گزارش دقیق زندگی عشایری را بدون دخالت عنصر تخیل می‌نوشت، با همان دقتی که در «عرف و عادت در عشایر فارس» گزارش کرده، باز رمانتیک می‌شد و دُرُست مثل شاخه‌ی زرین فریزر گنجینه‌ی اساطیر. به سخنی دیگر، زندگی عشایری از وجوه متعدد با زندگی انسان‌های زمان اساطیری شباهت دارد و هنوز در بسیاری از جهات همان بینش اساطیری بر عشایر حاکم است. هر گونه گزارش از این زندگی، بی‌گمان رمانتیک خواهد بود. گزارش تولد نویسنده گواه این ادعاست. در این گزارش عناصری چون اجنه و شیاطین و شیعه‌ی مادیان برای ترساندن و راندن اجنه، فضا را برای شهرنشینان که در

زایشگاه‌های مدرن زاده می‌شوند، بسیار وهم آلود و اساطیری می‌کند، ولی برای ایلیاتی سراسر حقیقت است:

«من در یک چادر سیاه به دنیا آمدم. روز تولدم مادیانی را دور از کره‌ی شیری نگاه داشتند تا شیبه بکشد. در آن ایام، اجنه و شیاطین از شیبه اسب وحشت داشتند!» (بهمن بیگی، ۱۳۶۹: ۹).

بهمن بیگی خود نیز به این امر اشاره دارد:

«معمولا موضوع داستان را در ذهن خویش می‌پرورم و با شخصیت‌ها و تیپ‌های آن تفاهم پیدا می‌کنم، بعد، از محفوظات و خاطراتم استفاده می‌کنم و با اندکی خیالپروری چیزی می‌نویسم. بیشتر به چیزهایی تکیه می‌کنم که بدان‌ها اطمینان دارم و در واقع عنصر تخیل، وجه غالب در این گونه نوشته‌های من نیست. می‌توانم ادعا کنم که هیچ یک از داستان‌ها نیست که صرفا با خیال پدید آمده باشند، همه آن‌ها به مبانی واقعی یا شبه واقعی تکیه دارند» (همان، ۱۳۸۸ ب: ۲۵۴).

دیگر عامل گرایش بهممن بیگی به رمانتیسیم، زندگی فقیرانه‌ی او و خانواده اش در زمان تبعید و عشق‌ورزی‌های دوران جوانی است. زندگی در تبعید، خانواده‌ی بهممن بیگی را گرفتار فقر شدید کرده بود و به گفته‌ی خودش «رنج کوچک من از فقر بود رنج بزرگم از استتار فقر بود» (همان، الف: ۷۰). بهممن بیگی فقط با گریز به عوالم خیال و زندگی در گذشته ایل می‌توانست درد خود را التیام بخشد.

از سوی دیگر او به عنوان یکی از شاگردان دکتر حمیدی شیرازی، عاشق دختری بود و عشق را نیز تجربه کرده بود. عشق او چنان که از گفته‌ی خودش نیز بر می‌آید از بسیاری جهات به عشق ورزی‌های عشاق رمانتیک شبیه بود:

«کار عشق و عاشقی ما خیلی سهل و آسان می‌گذشت؛ عشاق بردبار پاکبازی بودیم. از رسوایی و بی‌حیایی پرهیز داشتیم. از غم و غصه خوشمان می‌آمد. خودمان را به زحمت نمی‌انداختیم. دنبال وصال نبودیم، از رنج فراق لذت می‌بردیم. دلخوش بودیم که دور و بر مدارس دخترانه پرسه بزنیم، چهره معشوقه را از دور ببینیم و آهی بکشیم» (همان: ۷۸)

این تجربیات بهمن بیگی مطمئناً متأثر از ترجمه‌های آثار رمانتیک اروپایی بوده است و در آن روزگار، خوانندگان این آثار سعی می‌کردند تا رفتار و کردار قهرمانان داستان را تکرار کرده و مانند آن‌ها زندگی کنند.

۲- **انگیزه‌های بیرونی:** همان گونه که جنبش رمانتیسم در آلمان زاده شد، «اما از مرزهای آلمان فراتر رفت و در هر کشوری که نوعی نارضایی اجتماعی وجود داشت رخنه کرد، خاصه کشورهایی که زیر چکمه‌ی مشتی برگزیدگان خشن و سرکوبگر یا مردانی بی‌کفایت بودند» (برلین، ۱۳۸۵: ۲۱۱)، در ایران نیز خفقان سیاسی حاکم بر فضای جامعه در زمان رضاشاه، راه ورود ادبا و نویسندگان به عرصه‌ها و موضوعات سیاسی و اجتماعی را بسته بود و روشنگری و خردگرایی را برای خود خطرناک می‌دید و می‌کوشید تا با مخدرات عشق و عرفان، بر جامعه سلطه داشته باشد. از این رو برای نویسندگان و ادبا چاره‌ای جز نوشتن و یا ترجمه‌ی داستان‌های عاشقانه و سرودن اشعار زلال و ژرف از «معاشقه سرو و قمری و لاله»<sup>۱</sup> باقی نمی‌ماند. بهمن بیگی خود به این امر اشاره دارد:

«دوران قدرت رضا شاهی بود. ورود در سیاست اکیدا ممنوع و پر خطر بود. در عوض عشق و عاشقی در میان جوانان رونق بسیار داشت. چاپ کتاب‌های سیاسی و بودار به هیچ وجه میسر نبود. لیکن تا بخواهی انتشار کتاب‌های عشقی معمول و متداول بود. مرحوم حسینعلی مستعان اول هرماه بدون ساعتی تاخیر یک کتاب سوزناک عشقی بیرون می‌داد. ترجمه‌های ترانه‌های عاشقانه باب روز بود. گویندگان و شاعران رمانتیک مغرب و مترجمان عاشق پیشه آنان غوغایی به پا کرده بودند. لامارتین فرانسوی، هاینه آلمانی و بایرون انگلیسی در آسمان ادب ایران می‌درخشیدند. از شاعران خودمانی هم کسانی از قبیل وحشی بافقی مشتری فراوان داشتند (همان: ص ۷۷).

### ب- نمودهای رمانتیسم در بخارای من ایل من

۱- عشق و احساس: یکی از ویژگی‌های رمانتیسم در اروپا، توجه فراوان به عشق و احساس و اعتقاد به اصالت آن‌ها در اثر ادبی است. بهمن بیگی در دوران جوانی «دل در گرو یاری شورانگیز داشت و نامه‌های دلنشینی برای او می‌نوشت ...، اما همین که احساس کرد زبان او نمی‌تواند مکنونات ضمیرش را باز گو کند، خیلی عاقلانه کنار کشید و ذوق و استعداد و عشق خود را یکسره نثار ایل کرد» (باقر پرهام، نقل از زندگی‌نامه بهمن بیگی: ۱۲۳). بنابر این معشوق بهمن بیگی ایل اوست با هر آنچه در اوست: اهالی ایل، اسب، صحرا، طبیعت، چادر، فرهنگ مردم،

خرافات، دادها و بیدادها. از این رو جدایی او از ایل سخت‌ترین و دردناک‌ترین دردهاست. او این درد را با واژگانی مملو از احساس و عاطفه، همراه با آه‌های سوزناکی که از سینه‌ی مجنون‌ها و فرهادها بر می‌آید، بیان می‌کند.

«با بدنم به تهران آمدم، ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه‌ی نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. وسوسه‌ی موهوم ترقی، این واژه‌ی دو پهلوی کشدار مانند شمشیری بر آن وجودم را به دو نیم کرده بود. نیمی را در ایل نهادم و با نیم دیگر به پایتخت آمدم» (بهمن بیگی، ۱۳۶۹: ۱۶).

این عاشق مهجور، سر انجام، کار اداری در پایتخت را رها می‌کند و به دامان همین معشوق باز می‌گردد.

سخنان او درباره‌ی ایل از زبان یک عاشق شیفته‌ی ایل گفته می‌شود، از این رو در اکثر اوقات فقط زیبایی‌ها و خوبی‌ها بیان می‌شوند و خواننده آرزو دارد که ایلی باشد. اما واقعیت‌های دیگری نیز وجود داشته و دارد که همان معایب زندگی چادر نشینی است. بهمن بیگی به این رویه زندگی ایل نیز اندک اشاراتی دارد: «در نظر تُرک بهترین خان، خانی بود که ایل را از خطر زراعت و باغ داری حفظ کند و دیوارها را روی دیوارکش‌ها فرو ریزد» (همان: ۱۸۱). البته این اشارات در حدی نیست که بتواند از حسن ظن خواننده به ایل، چیزی بکاهد.

**۲- زبان ساده و عاطفی و شعری:** زبان بهمن بیگی بسیار صمیمی است. جملات کوتاه او نشان از عشق و احساسی با شکوه دارد که بر سراسر وجود نویسنده چیره است و عنانِ اختیارِ قلم را از دست او ستانده و جملات را با تپش قلبِ عاشق هماهنگ ساخته و بریده بریده بر روی کاغذ رانده است؛ از این رو نوشته‌های او چونان نوار قلب وی است که تمام هیجانات و افت و خیزهای قلب وی را می‌توان در آن مشاهده کرد (نمونه‌های این نثر را در مثال‌های گذشته می‌بینیم که در این جا نیازی به تکرار نیست). نثر وی با وجود سادگی، از بن مایه‌های شعری نیز خالی نیست. توصیفات و تشبیهات زیبا و استعارات بدیع در کنار زبان آهنگین و مسجع، نثر او را به شعر شبیه کرده است.

«شاه میرزا، استاد فن خود بود. گاه شاد و زلال و گاه گرفته و غم آلود می‌نواخت. گاه جویباری سبک سیر می‌شد و از بلندترین قله‌های امید به سوی جلگه‌های

سرسبز آرزو روان می‌گشت و گاه سیلی دمان می‌گشت و موج و خروشان، چرخ را که به مرادش نمی‌گردید بر هم می‌زد» (همان: ۱۳۳).

«هرتاری از دشت و راغی و هر پودی از درد و داغی سخن می‌گفت» (همان: ۲۰۷).

«آب نهر» مثل یک عروس زیبا جعبه جواهرش را گشوده سر و تن را به هزار آیین زینت داده بود. با آبشار سفید و درخشانش حمایلی از الماس بر گردن آویخته بود. سر بر یکی از قلله‌های دنا نهاده پاها را در رودخانه‌ای زلال فرو برده بود. یک وجب سنگ و خاک نداشت. همه جا گرد زمرد پاشیده بود» (همان: ۳۲۰).

۳- **غم غربت:** غم شیرین غربت هیچگاه دست از دامن دل بهمن بیگی بر نمی‌دارد؛ او هنگام دوری از ایل، با مرور خاطرات ایل و امید برگشت به آن، زندگی می‌کند. خاطرات شیرین زندگی ایلی البته به دستیاری روحیه‌ی عشایری که نمی‌گذارد یک ایلیاتی، پای بند خشت و گل گردد و محصور در و دیوار باشد، به حکم این بیت مولوی:

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم      بگریزم از عمارت سخن خراب گویم

او را از تهران و نیویورک به آغوش ایل می‌کشاند و هنگامی هم که در میان ایل است با تحسّر به گذشته‌ی درخشان و شکوهمند مردمان ایل، و مراتع بزرگ و سرسبز و گسترده‌ی ایل قشقای که مایه‌ی مباحثات عشایر بود و با تخته قاپو شدن آن‌ها همگی از دست رفته بود، می‌نگرد. او این دل‌بستگی به زادگاه و تبار را «بیماری قدیمی» نام می‌نهد. بیماری‌ای که با آب و گلش در آمیخته است:

«کم کم خسته شدم. آتش شور و شوقم به سردی گرایید. شک و نومیدی مثل دو دشمن نامربی در کمینم بودند و روزگار گذشته‌ام دستاویزی یافت که با خاطره‌های شیرین خود سر از خواب گران بردارد و با یک بیماری قدیمی که من آن را بیماری ایل نامیده‌ام دست به گریبانم کند. این بیماری از جنس بیماری‌های دیگر نبود. درد نداشت ولی از همه‌ی دردها سنگین‌تر بود. من از تحولات روحی خود بی‌خبر نبودم و می‌دانستم که در گوشه‌ای از زوایای هستی پیچیده‌ام، هسته‌ی کوچک این بیماری نهفته است، لیکن گمان نمی‌کردم که بتواند به این زودی زنجیر بگسلد و نیرو بگیرد.



خسته می‌شدم. درمی‌ماندم. احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کردم. یاد یار و دیار آزارم می‌داد. خیابان‌های دراز را به امید نگاهی آشنا و سلامی گرم زیر پا می‌گذاشتم. ولی همنفس و همکلامی نمی‌دیدم» (همان، ۱۳۸۸ الف: ۱۱۳).

تبعید خانواده‌ی بهمن بیگی به تهران، آن‌ها را دچار مشکلات و مصیبت‌های بی‌شماری کرده و از بهشت به دوزخ رانده بود و فقط یاد روزگاران خوش گذشته می‌توانست مرهم زخمشان باشد:

«برای کسانی که در کنار گواراترین چشمه‌ها چادر می‌افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود. برای کسانی که فارس زیبا و پهناور، میدان تاخت و تازش بود، زندگی در یک کوچه تنگ و خاک آلود، مرگ و نیستی بود» (همان، ۱۳۸۸ ب: ۱۰).

۴- **تخیل:** در آثار ادبی توصیفی، هنرمند به عنوان واسطه‌ای میان ماده‌ی کار (مثلاً طبیعت و مظاهر آن) و مصرف‌کننده (خواننده) قرار می‌گیرد و می‌کوشد تا تأثرات و لذت‌هایی را که از موضوع و ماده‌ی کار برده، به خواننده منتقل کند. فقط نویسندگان چیره‌دست و آن‌هایی که از زوایا و خبایای دل خود آگاهند و زبانشان در خدمت دلشان است، می‌توانند هرچه را دیده‌اند بازگویند و احساسی برابر با احساس خود یا بیشتر از آن در خواننده برانگیزند.

قدرت تخیل و تخییل را در نثر بهمن بیگی به خوبی می‌توان دید. وی با چیره‌دستی تمام، دنیای خود را که در آن حقیقت و خیال در آمیخته‌اند، به خواننده نشان می‌دهد و قوه‌ی تخیل او را بر می‌انگیزد. به نظر نگارندگان تأثیر نوشته‌های بهمن بیگی در شنونده بیش از تأثر او از ایل و طبیعت است. این نکته را از عنوان «بخارای من ایل من» می‌توان دریافت. وقتی که با دقت بی‌نظیر و بیان ساده و عاشقانه که مثل زبان کودکان بی‌تکلف و ترجمان بلافصل دل است، غم شیرین غربت و دوری از ایل و آرزوی رسیدن دگربار به دامن مام ایل را بیان می‌کند؛ چنان حس همدردی و دلسوزی در وجود خواننده برمی‌انگیزد که روح خواننده، کالبد خود را وا می‌نهد و در تن راوی حلول می‌کند؛ به طوری که با برگشتن راوی به دامن ایل، گویی خواننده به آغوش مادرش برگشته است.

البته وقتی سخن از دقت بی نظیر بهمن بیگی به میان می‌آید به معنای آن نیست که وی مانند منوچهری تصویرگر صرف است. با آن که وی گاهی جزء جزء چیزی را توصیف می‌کند این توصیفات او، عکس و نقاشی آن چیز نیست، زیرا هر یک از اجزاء را در فضایی تخیلی و موهوم توصیف می‌کند و نهایتاً تصویری مینیاتوری از کل به دست می‌دهد مثل توصیف اندام دختر ایلخانی:

«دختر ایلخانی طنزترین دختر ایل بود. چشم سیاهش را هیچ آهویی نداشت. نگاهش از میان مژه‌های پرپشت بلندش به دشواری عبور می‌کرد و به آسانی بر دل می‌نشست. امواج جاذبه‌اش پیر و جوان نمی‌شناخت. کلام شیرینش را لکنتی در زبان شیرینتر کرده بود. شکلش در خیال نمی‌گنجید. رنگ چهره اش از چشم می‌گریخت. مثل پری‌ها بود. افسانه‌های کهن را جان تازه می‌بخشید»  
(همان: ۴۵).

او بنای داستان‌های خود را یکسره بر تخیل نهاده است و حتی توصیفات و عناصر داستان‌هایش نیز بالکل تخیلی نیستند، بلکه تخیل در داستان‌های وی، چاشنی حقایق و مانند نمک طعام است. برخی از موارد تخیل در نوشته‌های او انگیزته‌ی حس و عاطفه‌ی شدید وی به ایل است و با اندیشه و طرح قبلی پی ریزی نشده است.

**۵- گرایش به طبیعت:** بهمن بیگی در داستان‌های «بخارای من ایل من» از عشق رمانتیک به فرد خاص به صورت آشکار و مستقیم سخن نمی‌گوید. او با عدول از عشق ورزشی‌های رمانتیک، به توصیف عاشقانه مظاهر ایل و زندگی عشایری می‌پردازد. او یال و دم اسب و حرکات و دلفریبی‌های این حیوان را زیباتر از زلف دختران و دلبری‌های آنان وصف می‌کند. طبیعت ییلاق و قشلاق ایل خود را بر تمام دنیا مُرَجِّح می‌داند و بیشتر از هر جای دیگر دوست دارد. ستایش این طبیعت، یکی از بن‌مایه‌های اصلی همه نوشته‌های اوست؛ اعم از گزارش و داستان.

زندگی ایلی در دل طبیعت می‌گذرد. نمی‌شود داستان ایل را نوشت و از دشت، کوه، صحرا، زیبایی‌های بهار، حیوانات، پرندگان، باران و سیل، طلوع و غروب خورشید و ماه سخن نگفت و یا دل‌بستگی و پیوندهای اهل ایل با طبیعت و مظاهر آن را بیان نکرد. از این رو داستان‌های بهمن بیگی نیز چونان زندگی افراد ایل در صفحه‌ی طبیعت می‌گذرد و طبیعت گرایی به میل و خواست نویسنده نیست بلکه جزء ناگزیری است که حوادث داستان در آن شکل می‌گیرد.

طبیعت در نگاه اهالی ایل بیش از یک فصل ندارد و آن هم بهار است. به همین دلیل بیشترین توصیفات از طبیعت بهاری است از رودهای خروشان و دشت‌های سبز و گل‌های شکفته.

۶- **گریز از زندگی شهری و ستایش ایل:** از یک سو در جهان مدرن همه چیز در تصرف زمان و تاریخ است و انسان بحران زده عصر صنعت نیز به عنوان موجودی بسیار ضعیف و ناتوان، اسیر دست زمان است؛ مانند نقطه در میان دایره‌ی زمان گرفتار گشته و بازیچه‌ی ایام است. انسان زمان ما «چون پذیرفته است که سرنوشت او را تاریخ تعیین می‌کند و زندگی او در زمان و مرگ خاتمه می‌پذیرد، لذا از آینده هراسان است. در زندگی اش دچار یأس می‌شود، اضطراب و نگرانی‌اش را تاریخ می‌کند، حیاتش به یاوگی می‌گراید و در نهایت تبدیل می‌شود به پوچی، عدم و تهیگی» (الیاده، ۱۳۸۴: ۸-۹). او تنها راه چاره را در این می‌بیند که به آغوش روزگار گذشته بگریزد. یا به عبارتی دیگر با تسلط بر چرخ زمان، آن را از گردش باز دارد و در صورت امکان، آن را به گذشته‌ها بر گرداند و در زمان گذشته، زمان را تکرار کند. گذشته‌هایی که فقط شیرینی‌ها و خوشی‌هایش در یاد و اندیشه او مانده است و یا دست کم خوب و بد آن را تجربه کرده و زیسته است. و اتفاقی ناشناخته ندارد که از آن بترسد. لذا حوادث ناگوار آن را غریب می‌کند و زندگی و جهان واقعی گذشته را در زمان حال به زندگی و جهانی آرمانی تبدیل می‌کند.

این آرمان و آرزو برای عشایر - از یک نظر - امری محقق است و آن‌ها بر زمان و مکان چیره‌اند. زیرا به میل خود می‌توانند بر درازای بهار و اعتدالش بیفزایند و از گرمای تابستان و سرمای زمستان بکاهند. از دید دیگر می‌توان گفت: عشایر نیز مغلوب زمان‌اند و از دست زمان می‌گریزند.

رمانتیک‌ها «جهد داشتند از ناملایمات و دشواری‌های دنیای صنعتی به جهانی موهوم و خیال انگیز» (سیروس پرهام، ۱۳۵۳: ۹۵) بگریزند. و در اوهام خود در کمال کاهلی و تن پروری زندگی کنند. بهمن بیگی خود چنین کاری کرد از تهران و نیویورک و ... گریخت اما نه به جهان موهوم و خیالی، بلکه به دامن ایل (که خود جهانی واقعی اما مملو از وهم و خیال است) گریخت. وی بر خلاف رمانتیک‌ها هیچ‌گاه گوشه‌گیر نشد، بلکه چون رود قره قاج در حرکت و کوشش ایستاد و بیست و شش سال تمام بر زین اسب نشست و مدارس عشایری را راه انداخت و اداره کرد و از میان دانش آموزان عشایر معلمان آینده‌ی عشایر را پرورد. او با نگاه و اندیشه‌ی رمانتیک به مبارزه با رمانتیسیم برخاست و با آگاهی بخشیدن به عشایر و با سواد کردن آن‌ها، زمینه را برای شهرنشین شدنشان فراهم ساخت.

از سوی دیگر انسان رمانتیک به دلیل عاطفی و احساساتی بودن، به برقراری روابط عاطفی با دیگران بسیار نیازمند است. وقتی که وی در یک جامعه شهری قرار می‌گیرد- جامعه‌ای که میلیون‌ها انسان در کنار هم ولی بسیار دور از هم زندگی می‌کنند- و نیازهای عاطفی او برآورده نمی‌شود، از تمدن و شهر و عقلانیت که موانع اصلی بریده شدن پیوندها هستند، می‌گریزد و به بدویت و روستا یا شهر قدیمی پناه می‌برد؛ جایی که دل‌ها در آن جا بیشتر به هم نزدیکند. لذا از منظر انسان رمانتیک، صنعت و تمدن و شهرنشینی عوارض گریز از اصالت و ریشه‌های طبیعی زندگی هستند. برای داشتن زندگی انسانی‌تر (عاطفی‌تر) باید به اصالت برگشت. اصالت در زندگی بدوی و رهایی از عقل عقل است.

با رسیدن به زندگی بدوی می‌توان روح را چون اسبی وحشی در مرغزار آرزوها رها کرد تا به هر سو که می‌خواهد بتازد و در برابر هیچ مانعی از قبیل قوانین و مقررات و محدودیت‌های شهری سر فرو نیارد و سر سپرده هیچ دولت و حکومتی نباشد و در چهار دیواری خانه محصور نگردد. از این رو بهمن بیگی بر این باور است که تمام بی هنری‌ها پس از اسکان گریبانگیر ایل شده است. وی در پایان داستان «قلی» نیز از زبان قلی بسیاری از معایب شهر را بر می‌شمارد و به خواننده توصیه می‌کند هرگز به شهر نرود:

[قلی] «گفت ایل را هیچگاه ترک مکن. همیشه در ایل بمان. اسم شهر را مبر. هیچ وقت به شیراز مرو... شیراز جهنم بود. شهر جهنم بود. ایل را ترک مکن. همیشه در ایل بمان. هیچگاه به شهر مرو. اگر دو روز بیشتر در شهر مانده بودم، دیوانه می‌شدم» (بهمن بیگی، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

مردم ایل نه تنها شهر و شهری‌ها را نمی‌پذیرفتند بلکه هرکسی را که مدتی در شهر گذرانده بود یا شبیه شهری‌ها شده بود نیز نمی‌پذیرفتند. نمونه‌ی این افراد «ایمور» است. وی که در ایل پرورش یافته بود، اتفاقاً از تهران و دانشکده‌ی پزشکی سر در آورده بود. پس از آموختن دانش پزشکی، با امید خدمت به مردمان ایل خود، به نزد آنان برگشته بود. اما رمالان و پیرزنان و جادوگران که با آمدن ایمور، کاسبی خود را رو به اضمحلال می‌دیدند، بنای مخالفت با او را نهادند. او را به بی اخلاقی متهم کردند، زیرا به بهانه‌ی تب، دست دختران و زنان را لمس می‌کرد یا به بهانه‌ی خروسک، گلو و سینه دختران را می‌دید. سرانجام او را متهم کردند که «مأمور تهران است و مأمور فرنگی است و از جانب کافرها آمده است که راه و رسم ایل را برهم بزند» (همان: ۷۷). چون به خان احترام نمی‌گذاشت

و در سایه‌ی درختان دخیل بسته نمی‌نشست و به زیارت نمی‌رفت، پس خونش باید حلال باشد.

۷- **سنایش دیوانگی:** افزون بر آنچه گفته شد: رهایی از بند خرد نیز مطمح نظر انسان رمانتیک است. خردی که انسان را از طبیعت و سرشت فطری‌اش دور می‌کند و وی را در حصارى از برساخته‌ها و تافته‌های خود به نام فرهنگ و تمدن، به بند می‌کشد. از نظر او دوران کودکی بهترین دوره‌ی زندگی است، و دیوانگان نیز بهترین و عاقلترین زندگان‌اند. زیرا در دوران کودکی، کودک هنوز از عوالم روحانی کاملاً خارج نشده و گرفتار خرد نگشته است و دیوانگان نیز همچنان در دوران کودکی‌اند و بدون توجه به نظر دیگران و نداشتن اندیشه‌ی سود و زیان، قدر وقت را می‌دانند و به هوای دل خود زندگی می‌کنند.

یکی از داستان‌های «بخارای من ایل من» درباره‌ی فردی با نام «قلی» است که دیوانه است و کس و کاری در ایل ندارد. سراسر داستان به شرح کارهای خنده‌دار وی اختصاص دارد. مردم ایل وی را دوست دارند و در پی مداوای او هستند. او را نزد جن‌گیران و دعانویسان می‌برند تا بهبود یابد. بهمن بیگی در شروع داستان می‌نویسد: «یک نوع شباهت و تجانس روحی، من و قلی را به هم نزدیک کرده بود. قلی بی آن که خود بداند مرهم دل‌های خسته بود. گویی رسالت داشت که قیافه‌های عبوس را بگشاید و لب‌های بسته را باز کند. از همه جا بریده، به نشاط و شادی پیوسته بود. دنیا را که برای عاقل‌ها تنگ یافته، خود را به نیمه دیوانگی زده بود» (همان: ۱۷۱).

این تجانس روحی میان نویسنده و قلی موجب می‌شود تا در ادامه داستان، اندیشه‌های فلسفی خود را با طنزی گزنده همراه سازد و قلی را تنها مرد سالم ایل بنامد:

«مردی که "اودوم" داشت، مردی که سیطره و حکومتش در دنیای اجنه و از ما بهتران غیر قابل انکار بود و به کرات بیماران محتضر را شفا بخشیده بود. دو روز تمام در کنار قلی ماند و همه فوت و فن‌های خود را به کار گرفت، ولی برای نجات قلی فتح و ظفری نیافت. قلی همچنان شوخ و شاد و شنگول بود سرگرم دیدارها و سفرهای خیالی خود بود. یک قدم به سوی صحت و سلامت برداشت، یک لحظه دچار غم و اندوه نشد ...»

دل سوزی‌ها پایان نداشت. ناسالم‌های ایل از تنها مرد سالم ایل دست بر نمی‌داشتند. می‌خواستند که او را نیز مثل خودشان گرفتار غم‌ها، کینه‌ها، حسرت‌ها و حسادت‌های خود سازند» (همان: ۱۸۷ تا ۱۸۸).

۸- توجه به عوالم اسطوره‌ای: چنان که پیش‌تر اشاره شد زندگی ایلی از دید یک شهرنشین سراسر اسطوره است. در داستان‌های بهمن بیگی باورها و اندیشه‌های اساطیری ایل به گونه‌ای گسترده بازتاب یافته است. با آن که این باورها مختص ایل نیست و در میان همه ایرانیان با اندکی شدت و ضعف وجود داشت و هنوز هم در برخی از مناطق به‌ویژه در میان بسیاری از کهنسالان و روستاییان رواج دارد، ولی به دلیل نوع زندگی اهل ایل که در کوه و بیابان، در دست لطف و قهر طبیعت و دور از امکانات امروزی علی‌الخصوص پزشکی می‌گذرد، تأثیر و رواج اندیشه‌های اسطوره‌ای بیشتر است. یکی از راه‌های مبارزه با نیروهای زیانکار طبیعت، توسل به نیروهای ماورای طبیعی است؛ جادوگری، دعانویسی، رفتن به زیارتگاه‌ها، اهدای نذورات و قربانی و توسل به برخی اشیای مقدس چون درخت و سنگ.

بهمن بیگی در داستان‌های خود با نگاهی منتقدانه، به این باورهای اسطوره‌ای اشاره دارد. برخی از نیروهای زیانکار زمینی و آسمانی که به ایل آسیب می‌رسانند عبارتند از جن آل که از جگر زن زائو تغذیه می‌کند، ستاره‌ی زورمند و کینه توز شب بیست و یکم، چشم شور و خشک‌سالی.

این‌ها عمده‌ترین مسائلی است که عشایر با آن‌ها مواجه‌اند. و باید به گونه‌ای با آن‌ها مبارزه کنند. اینک به نمونه‌هایی از شیوه‌ی مقابله با مسائل فوق را نقل می‌کنیم:

۱- جن آل: «ایل در دست طبیعت و ماورای طبیعت گرفتار بود. گرفتار شیطین و اجنه بود. در میان اجنه کینه توزتر از همه جن «آل» بود. آل پیوسته در هوای ایل می‌چرخید. با ایل ییلاق و قشلاق می‌کرد. همیشه در کمین زائوهای ایل بود... آل در زمین و آسمان از هیچ چیز و هیچ کس جز اسب، جز آهن و جز رنگ سیاه ترس و واهمه نداشت. اگر اسب و آهن و رنگ سیاه نبود، شاید در ایل یک مادر هم زنده نمی‌ماند. مبارزه آغاز شد. شمشیر زنگ زده ای را که نوک برگشته داشت بر بالین زلیخا نهادند. مچ دست، قوزک پا و بازوانش را با بند سیاه، بافته از یال اسب بستند. از زنجیری، چند حلقه گسستند و بر کف دستش گذاشتند. بر بسترش پارچه‌ی سیاهی کشیدند. بدن نیمه جانش را به زحمت بلند کردند و چند بار از روی دیگ دود زده سیاهی گذراندند. با نیل و باروت و زغال بر اعضای پیکرش خطوط سیاه کشیدند ... شیهه‌های اسب پرده‌های گوش را می‌درید... میدان جنگ بود. زلیخا را در سنگری از آهن محصور ساختند. میر شکار ترک زبان طایفه‌ی مجاور را به کمک طلبیدند. الخ» (همان: ۳۱-۳۲).

«از دعا و دعا نویس هم بیم‌چندانی نداشت و گاهی در برابر گروهی اندک از مردان رشید عشایر و فقط گاهی در برابر گروهی اندک از مردان رشید عشایر فرار را بر قرار اختیار می‌کرد و

این مردان رشید و کم‌یاب که "اودوم" یعنی قدرت تسخیر اجنه را داشتند توانسته بودند که در مبارزات ادعایی خویش از اجنه‌ی آل یکی را به اسارت در آورند و دسته‌ای از موی او را ببرند و نزد خود نگاه‌دارند» (همان: ۷۳).

۲- ستاره‌ی کینه توز شب بیست و یکم. «آسمان ایل ستاره‌ی زورمند و کینه توزی داشت که کمترین نافرمانی را با قهر و غضب پاسخ می‌داد. ستاره شب بیست و یکم (همان: ۷۱) در هر طایفه یکی دو پیر خردمند بودند که از رمز و راز ستارگان و حرکات شبانه‌ی آنان آگاهی داشتند و مردم را آگاه می‌کردند. کسانی که بی مشورت اینان به سفر می‌رفتند و به خطر می‌افتادند، چاره‌ای جز این نداشتند که قسمتی از راه را باز گردند و با توبه و انابه دست به دامن دعا نویسان شوند» (همان: ۷۲).

۳- چشم شور: «درباره‌ی قدرت حیرت آور چشم‌های شور داستان‌ها بر زبان بود ... بیم و زخم از چشم زخم چنان بود که مادران وحشت‌زده، فاصله‌های دور را پای پیاده می‌پیمودند تا از صاحب کرامتی دعای نظر‌بند بگیرند و از سر و گردن کودکان و نوجوانان بیاویزند. اگر طلسم‌ها، تعویذها، دعاها و چشم‌روها نبود یک کودک زیبا، یک اسب قشنگ و یک پهلوان دلیر در ایل برجای نمی‌ماند» (همان: ۷۳).

۴- خشک‌سالی: «مردم قبایل برای آن که آسمان را بر سر مهر آورند و از ابرها باران بگیرند، راه و رسم بدیعی داشتند. مردی را سرتا پا می‌آراستند و نامش را کوسه گلین می‌نهادند ... شبانه به سراغ تک تک چادرهای ایل می‌رفتند و فریاد می‌زدند: کوسه گلینم باد آورده‌ام باران آورده‌ام. الخ» (همان: ۶۸).

### نتیجه

بهمن بیگی از یک سو تحت تأثیر فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، از دیگر سو بر اثر ویژگی‌های شخصیتی و نوع زندگی شخصی در میان ایل و گرفتاری‌های دوران تبعید و دوری از خانواده، در نوشته‌های خود به مکتب رمانتیسیم گرایش یافت. اما از جنبه‌های افراطی رمانتیسیم پرهیخت و با تلطیف ویژگی‌های آن، آثاری دل‌انگیز و دل‌نشین، که در مرز میان حقیقت و خیال هستند به وجود آورد. جنبه‌های تخیلی و حقیقت‌نمایی در داستان‌های وی چنان به هم آمیخته‌اند که تمییز آن‌ها بسی مشکل است. منبع اصلی الهام وی نوع زندگی ایلی است؛ زندگی در دامان لطف و قهر طبیعت. از این رو کوه و دشت و بیابان و مظاهر طبیعی و حیوانات و بیلاق و قشلاق ایل و نحوه‌ی سیر و سلوک ایل با طبیعت و مظاهر خوش و ناخوش آن، موضوعات اصلی داستان‌هایش را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این بهمن

بیگی در نوشته‌های خود با زبان طنز دار، بسیاری از مشکلات جامعه ایرانی به ویژه اهل ایل را نقد کرده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱- بخشی از شعر «دیباچه» دکتر شفیعی کدکنی است:  
در این زمانه عسرت/ به شاعران زمان برگ رخصتی دادند/ که از معاشقه سرو و قمری و لاله/  
سرودها بسرایند ژرف‌تر از خواب/ زلال‌تر از آب. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۰)

### منابع

- انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. (۱۳۸۴). *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی محمد بهمن بیگی*. سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- البیاده، میرچا. (۱۳۸۴). *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه از بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری.
- برلین، آیزایا. (۱۳۸۵). *ریشه‌های رومان‌تیسیم*. ترجمه از عبدالله کوثری. تهران: نشر ماهی.
- بهمن بیگی محمد. (۱۳۸۸ الف). *اگر قره قاج نبود*. شیراز: نوید.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۸ ب). *به اجاقت قسم*. شیراز: نوید.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۸ ج). *عرف و عادت در عشایر و طلای شهامت*. شیراز: نوید.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۹). *بخارای من ایل من*. چاپ دوم. تهران: آگاه.
- پرهم، سیروس. (۱۳۵۳). *رتالیسم و ضد رتالیسم در ادبیات*. چاپ پنجم. تهران: نیل.
- سید حسینی، رضا. (۱۳۸۷). *مکتب‌های ادبی. جلد اول*. تهران: انتشارات نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۶). *آیین‌های برای صداها*. تهران: سخن.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه از سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی. تهران: امیر کبیر.
- فورست، لیلیان. (۱۳۸۰). *رومان‌تیسیم*. ترجمه از مسعود جعفری. تهران: نشر مرکز.
- میر عابدینی، حسن. (۱۳۸۰). *صد سال داستان نویسی ایران*. جلد سوم. ویراست دوم. تهران: چشمه.